

تغییر؛ از خواستن تا ساختن

صدیقه وسمقی



چرا جنبش تغییرخواهی در ایران شکل گرفته و تحول خواهان خواستار تغییر چه هستند؟ به این پرسش‌ها می‌توان از زوایای گوناگونی پاسخ داد. من در اینجا می‌خواهم به دو علت عمده‌ی تحول فکری و مشکل سیاسی که در شکل‌گیری این جنبش نقش مؤثری داشته‌اند، به طور مختصر بپردازم.

تحول فکری

واقعیت این است که بسیاری از مردم ایران، به ویژه نسل جوان، از سنت‌های زیادی عبور کرده‌اند. فرهنگ مردسالار نزد نسل امروز خصوصاً زنان، مردود و غیرقابل قبول است. سنت‌ها، قوانین و رفتارهایی که مؤید چنین فرهنگی باشند دیگر پذیرفتنی نیست. دین سنتی نیز که سنت و فرهنگ مردسالار از ارکان اساسی آن محسوب می‌شوند، مقبولیت خود را از دست داده است. تحول فکری و در نتیجه تغییر سنت، فرهنگ و باورهای دینی، همواره اتفاق افتاده و خواهد افتاد. تاریخ اندیشه‌ی بشری حکایت مفصل این تحولات است. نکته‌ی قابل توجه آن است که روند این تحول فکری در جمهوری اسلامی شتاب و سرعت یافت. حکومت دینی با تکیه بر فقه که نگهبان سنت و فرهنگ مردسالار و تبعیضات سخت علیه زنان است، ولی شد برای عبور شتابان نسلها از نهادهایی مانند سنت، دین و روحانیت.

جمهوری اسلامی بسیاری از الگوهای فکری و رفتاری خود را از مدل‌های عصر بردگی کپی برداری کرده و تلاش نموده تا آنها را با اعمال زور و فشار بر زنان، جوانان، اقلیت‌های دینی و دیگر اقلیت‌ها تحمیل نماید. این الگوها در حوزه‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، آموزشی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی و روابط بین الملل، هیچ نسبتی با اندیشه و خواسته‌های انسان امروز ندارد. از همین رو می‌بینیم که حتی اموری عادی و پیش پا افتاده مانند اختیاری بودن پوشش، ورود زنان به استادیوم ورزشی، دوچرخه سواری زنان، اختلاط زن و مرد در فضاهای عمومی و آموزشی و مانند آن به معضلات بزرگ اجتماعی و حتی سیاسی تبدیل شده و هزینه‌های فراوانی تا حد هزینه‌ی جانی را بر مردم تحمیل کرده است.

حکومت دینی خود نیز به دلیل الگوی نادرست فکری هزینه‌ی بزرگی در مخالفت با این امور عادی پرداخته است. حجم فشار قدرت سیاسی برای تحمیل سنت- به نام دین و قانون شریعت- بر جامعه، به ویژه زنان و جوانان، چنان زیاد بوده که من گمان نمی‌کنم زنان در هیچ دوره‌ای از تاریخ این سرزمین چنین حجمی از فشار را تحمل کرده باشند. تجربه‌ی عملی قوانین شریعت و مواجهه‌ی آشکار با پیامدهای آن در زندگی فردی و اجتماعی به تحول مهمی در زمینه‌ی فکر دینی دامن زده است. این تحول نیروی عظیمی را آزاد کرده و گسل‌های متعددی را در زمین ایران فعال ساخته که موجب جابجایی‌ها و تغییرات مهمی خواهد شد. تحول فکری را می‌توان اجتناب‌ناپذیر دانست و نقطه‌ی آغاز تغییر به شمار آورد. تغییر بنیان‌های فکری، نگاه انسان به همه‌ی موضوعات فردی و اجتماعی را می‌تواند تغییر دهد و گفتمان حاکم را به چالش کشیده و رفته رفته به زیر آورد.

اساس گفتمان جمهوری اسلامی، تبعیض و سلطه، و اساس گفتمان نسل تحول خواه امروز برابری و آزادی است. برتری گفتمان تحول‌خواهان می‌تواند ما را امیدوار به پیشرفت و عدم شکست آن در درازمدت نماید. گفتمان برتر هرگاه همه‌ی عوامل برای تسلط آن جمع گردد لاجرم فراگیر و مسلط شده، تغییرات مهمی را موجب خواهد شد. من تحول فکر دینی را عامل مهمی برای تغییرات پایدار و اساسی در آینده‌ی ایران می‌دانم. امیدوارم سخن من اشتباه فهمیده نشود. مقصود من دین‌ستیزی و نفی دین نیست، بلکه رویکرد عقلانی و آزاد نسبت به دین را تمجید می‌کنم. من معتقدم که سلطه اعم از سلطه‌ی سیاسی و دینی و فکری و پذیرش آن، مخرب و ویرانگر است. حاصل نفی سلطه و برچیدن بساط آن می‌تواند آزادی اندیشه، استقلال در انتخاب و تصمیم‌گیری و افزایش کرامت انسان باشد. به گمان من یکی از دلایل مهمی که دو نهضت مشروطیت و ۵۷ به آزادی و دموکراسی و کرامت انسان منجر نشدند، باقی ماندن سلطه‌ی دین و روحانیت بر مردم بود. حاکمیت شریعت مانع حاکمیت قانون (به معنای دموکراتیک آن) و در نتیجه مانع کارآمدی نهادهای دموکراتیک است. هدف از تشکیل نهادهایی مانند پارلمان، ریاست جمهوری و دستگاه قضایی آن است که مردم در وضع قانون، تعریف عدالت و تحقق آن و اداره‌ی امور کشور دخالت داشته باشند، حال آنکه حاکمیت شریعت با این اهداف مغایرت دارد، چرا که وضع قانون و اتخاذ تصمیمات مهم، تحت حاکمیت شریعت بر عهده‌ی روحانیت است. در انقلاب مشروطیت، حاکمیت شریعت همچنان باقی ماند و پس از پیروزی انقلاب ۵۷، حاکمیت شریعت به آرمان اساسی نظام سیاسی جدید تبدیل شد. بدون نفی سلطه در همه‌ی اشکال آن آزادی و برابری یعنی پایه‌های اصلی دموکراسی، تحقق نخواهد یافت. نفی سلطه‌ی دین، بر نهاد روحانیت نیز تاثیر مهمی خواهد نهاد.

دین همواره در طول تاریخ برای بقای خویش ناگزیر با مردم همراهی کرده و هر جا که مجبور به تغییر باورها و دستورات دینی شده، ساز و کار و توجیهات لازم را تدارک دیده است. نهاد دین و روحانیت

اسلامی در ایران هیچ گاه به اندازه ی امروز تضعیف نشده و از مردم فاصله نگرفته بود. امروز روحانیت برای حفظ جایگاهی ولو ضعیف در میان بخشی از دین داران باید تصمیمات سختی را بدون فوت وقت اتخاذ نماید. روحانیون باید پیوند خود را از حاکمیت بگسلند و از مزایا و منافع مادی این پیوند چشم پوشی نمایند. به علاوه آنان باید در بنیانهای فکر دینی و شریعت اسلامی به گونه ای تجدید نظر نمایند که با دستاوردهای نوین و معقول بشری مانند حقوق بشر، برابری، آزادی بیان و اندیشه، دموکراسی و مانند آن سازگار نباشد. در غیر این صورت دین داران میانه رو را نیز از دست داده و فقط اقلیتی تندرو و افراطی با آنان پیوند خواهند داشت.

مشکل سیاسی

یکی از خواسته های مهم جریان تغییرخواهی که در جنبش حاضر نیز بسیار پررنگ مطرح شده، تغییر نظام سیاسی است. این خواسته رفته رفته شکل گرفته و عواملی چند در شکل گیری آن مؤثر بوده که من به دو عامل رفتار حاکمان و ساختار نظام جمهوری اسلامی، در این نوشتار تاکید می کنم.

هر حکومت اصلاح ناپذیری محکوم به شکست است. هیئت حاکمه ی جمهوری اسلامی نیز در مشی و منش خود اصلاح ناپذیری را برگزیده، اما از پذیرش سرنوشت محتوم خود سر باز می زند. انتخاب مشی و منش، اختیاری است اما نتیجه و پیامد آن اختیاری نیست. مقاومت سرسختانه و بی رحمانه ی حاکمان در برابر خواسته های اقشار گوناگون اعم از زنان، دانشجویان، کارگران، اقلیت های دینی، قومی و...، ناکارآمدی برنامه ها و سیاست ها در اداره ی مناسب کشور، تنش دائمی و مستمر با ملت، سیاست خارجی تنش زا که موجب بی ثباتی طاقت فرسا و مخرب شده است، فساد گسترده ی نهادهای حکومتی، پلیسی و امنیتی شدن فضاهای اجتماعی و مداخله ی بی جا و ایذایی حکومت در زندگی مردم، بی احترامی به حقوق فردی و حوزه ی خصوصی، رفتارهای تحقیرآمیز و آزاردهنده با زنان، اقلیت ها و دیگر اقشار، اتخاذ تصمیمات کلان بر خلاف خواست عمومی و بر مبنای تشخیص فردی حاکمان و مصالح حاکمیت، قانون گریزی، بی عدالتی و... که همه و همه موجب افزایش نارضایتی، گسترش فقر و تنش های اجتماعی و بسیاری از نابسامانی ها و ناملازمات بوده است، موجب شده که به تدریج مردم حکومت را سدی جدی میان خود و خواسته هایشان، میان خود و کشوری آباد و آزاد و آرام، میان خود و آینده ای روشن و امیدبخش یافته و خواستار برداشتن این سد شوند. اگر حکومتی نتواند رفاه حداقلی، آزادی، حقوق انسانی، حاکمیت قانون، امنیت فردی و اجتماعی و عدالت را تامین کند، بی گمان مورد پذیرش ملت قرار نمی گیرد. هیئت حاکمه ای که قدرت سیاسی را ابزاری برای کنترل ملت و تسلط بر ثروت های عمومی و ملی قلمداد نموده، بدیهی است که مقبولیت نداشته و مورد اعتماد نخواهد بود. فقط جامعه ی خفته می تواند در برابر این همه

فاجعه و نابسامانی سکوت کند و بی تفاوت باشد. اگرچه عوامل فراوانی برای ناامید ساختن ملت ایران دست اندرکار بوده، اما جنبش‌ها نشان می‌دهند که ملت ایران، بیدار، امیدوار و برای تغییر دارای انگیزه‌ی کافی است.

به نظر من عملکرد ناموفق و نامطلوب جمهوری اسلامی تقریباً همه‌ی اسباب و لوازم ماندگاری این نظام سیاسی را از بین برده است. ساختار نامناسب این نظام سیاسی نیز خود عامل مهمی برای شکل‌گیری و رشد اندیشه‌ی تغییر نظام سیاسی بوده است. این ساختار نشان داده که ظرفیت تحول و اصلاح ندارد و با تغییر حاکمان و برخی سیاستها نمی‌توان امید به تحول و بهبود وضعیت داشت. این ساختار دینی استبدادی و مبتنی بر سنت و نابرابری، نمی‌تواند به خواسته‌های انسان امروز پاسخ مناسب دهد. در این ساختار همه‌ی قوانین و مقررات و الگوها در حوزه‌های متنوع، توسط فقیهان ترسیم، تعیین و تایید می‌شود؛ فقیهانی که الگوهای عصر بردگی در ذهنشان رسوب کرده و جز آن را نمی‌توانند بپذیرند. در چارچوب این نظام سیاسی، کلیه‌ی ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز ناکارآمد و حتی زیانبار شده‌اند. مردم در چنین ساختاری ناگزیرند برای پیگیری مطالبات خود دائماً با حکومت در تنش باشند و ناملایمات‌های زیادی را تحمل کنند.

تجربه‌ی چهل و سه سال گذشته نیز این گفته را تایید می‌کند. رفتار و تصمیمات حاکمان، ساختار جمهوری اسلامی را حتی از آنچه که در قانون اساسی ترسیم شده نیز نامطلوب‌تر و نامناسب‌تر ساخته است. دخالت نیروهای نظامی و امنیتی در همه‌ی امور اقتصادی و سیاسی و از این رهگذر نفوذ در همه‌ی حوزه‌ها و مقدرات کشور و ملت، عرصه را چنان بر مردم تنگ ساخته که راه تنفس را بر همگان بسته است. نهاد رهبری به یک نهاد بزرگ اقتصادی و اجرایی تبدیل شده که با همکاری نیروهای نظامی، نهادهای انتخابی را عملاً ناکارآمد و بی‌اعتبار ساخته است. عملکرد و ساختار خشن و انعطاف‌ناپذیر جمهوری اسلامی، اندیشه‌ی تغییر نظام سیاسی را پرورده که این اندیشه در اذهان تحول‌خواهان در طول سالیان بالیده است. آنان این نظام سیاسی را با خواسته‌های اساسی خود در تضاد می‌بینند. به راستی هم‌گفتمان آزادی و برابری با پایه‌های فکری این نظام در تعارض است. من تغییر نظام سیاسی را در ایران اجتناب‌ناپذیر می‌دانم و معتقدم نظام حاضر که عملکردش در چارچوب ساختارش نیز نبوده، و حتی به مراتب از آن نیز نامطلوب‌تر بوده، شانس چندانی برای ماندن ندارد. ساختمان فعلی جمهوری اسلامی مانند ساختمانی است که اگر طبقه پروانه ساخت دارد، شش هفت طبقه نیز خلافی دارد، مانند ساختمان متروپل آبادان. بدین ترتیب ساختاری که خود دارای تضادها و ضعف‌های مخربی بود، بیشتر تضعیف شده است.

می توان گفت که تغییر اندیشه ی سیاسی افشار وسیعی از ایرانیان، به ویژه زنان و جوانان، هم سو با تغییر فکر آنان نسبت به پاره ای از سنت ها و فرهنگ مردسالار و باورهای دینی است؛ به این معنا که تحول خواهان خواستار جدایی نهاد دین از دولت یا حکومت و جایگزینی یک نظام سیاسی سکولار و دموکراتیک می باشند. با توجه به تجربه ی ناموفق حکومت دینی، حرکت به سوی یک حکومت سکولار، منطقی و حتمی است.

برخی لوازم و موانع تغییر در ایران

شکل‌گیری اندیشه‌ی تغییرخواهی و ظهور برخی آثار آن در رفتار و سبک زندگی و حتی تبدیل آن به یک جنبش اجتماعی و سیاسی، به معنای تحقق تغییر نیست. از تغییرخواهی تا تغییر دادن فاصله ای کیفی از خواستن تا ساختن وجود دارد. ما خواستار آزادی، برابری، عدالت، نظام سیاسی دموکراتیک، رفاه و دیگر چیزهای مهمی هستیم که اکنون از آنها بی بهره ایم. خواستن تغییر با تحول فکری شکل گرفته و این هنوز آغاز راه سنگلاخ تغییر است. ما بارها برای تغییر کوشیده ایم که دو تلاش مهم آن مربوط به بیش از یک قرن اخیر است: انقلاب مشروطیت و انقلاب ۵۷. من این دو تلاش را نیز دو حلقه از زنجیر تغییرخواهی در ایران می دانم و فکر می کنم که نمی توان توقع داشت تغییراتی که امروز خواستار آنیم، باید در دو انقلاب پیشین تحقق می یافت. هر یک از دو انقلاب گذشته به اندازه ی برآیند تحول فکری و عملی مردم به ویژه انقلابیون توانست ایران را تغییر دهد. بنیان‌های فکری مردم ایران در دو انقلاب یا نهضت گذشته تغییر نکرده بود اما آن نهضت ها به ما کمک کرده اند که به نقطه ی کنونی برسیم. این بار در صورتی که همه یا بخش مهم لوازم تغییر فراهم شود، و موانع مهم برچیده گردد، انتظار می رود گام بلندی در تاریخ ایران برداشته شود. تغییر، «شدن» است. ما می خواهیم چیزی که نیست، هست شود و تحقق یابد، اما همه چیز باید به دست خود ما تحقق یابد. این بار نیز قاعده همان است که بود: ما به اندازه ای همه چیز را تغییر خواهیم داد که برآیند تغییر خودمان اقتضا کند. باید لوازم تغییر را چنان آماده کنیم که همه چیز چنان تحقق یابد که در اندیشه ی ماست و این از بخش های سخت تغییر است، زیرا به مرحله ی سازندگی آن مربوط می شود. ویران کردن آنچه که هست و نمی خواهیمش، بسیار آسان تر از ساختن چیزی است که می خواهیمش. آنچه به ساختارهای اجتماعی و سیاسی معنا می بخشد و آنها را در جهت تحقق آرمانهایمان کارآمد می سازد «خود ما» هستیم. در انقلاب مشروطیت مردم عدالت خانه و پارلمان می خواستند، اما عدالت خانه و پارلمان نتوانست عدالت به همراه آورد و به استبداد لگام بزند. در انقلاب ۵۷ مردم نظام شاهنشاهی را برانداختند تا بساط سلطه و استبداد را برچینند، اما سلطه و استبداد سخت تری حاکم شد. تغییرات شکلی و ساختاری اگرچه لازم است، اما کافی نیست. برای معنا بخشیدن به ساختارها باید بتوانیم رفتار خود را با فکر و آرمانهایمان سازگار و هماهنگ سازیم. اگر خواستار گسترش عدالتیم، باید خود نیز

عدالانه رفتار كنيم. اگر خواهان حقوق بشر هستيم، بايد به حقوق و آزادی ديگران احترام بگذاريم. اگر از تحقير و توهين بدمان می آيد و خواستار كرامتيم، خود نيز بايد از توهين و تحقير بپرهيزيم و همه، ولو مخالفان و حتی دشمنانمان را محترم بداريم.

به گمان من تاکنون به اندازه ی کافی سلبی رفتار کرده ایم. اکنون نیازمند رفتارهای ایجابی و مثبت هستیم. به عبارت دیگر ما در درون نهضت بزرگ تغییرخواهی محتاج یک نهضت اخلاقی هستیم. این نهضت بخش لاینفک نهضت تغییرخواهی است. برای تغییر الگوهای غلط باید الگوهای درست را به جامعه عرضه کنیم. نمی توانیم توقع داشته باشیم همه چیز تغییر کند جز خود ما. عدم تغییر خود ما و عدم هماهنگی رفتارهای ما با ایده آل ها و آرمان هایمان، به نظر من مهم ترین مانع و از طرف دیگر، تحقق چنین تغییری مهمترین شرط لازم برای تغییر به معنای واقعی آن است. برای آن که یک ساختار سیاسی دموکراتیک بسازیم که ره آوردش آرمانهای ما باشد، باید علاوه بر برنامه ی سیاسی، مجهز به یک نیروی انسانی لایق، راستگو، وطن دوست، درستکار، منصف، مؤدب و اهل دانش باشیم تا این نیرو بتواند جهت پرخطر و زیانبار کنونی چرخهای کشور را تغییر دهد و به سمت و سوی درستی هدایت کند. تنها ساختار نیست که دموکراسی می آورد، ما هستیم که ساختار خوب می سازیم، قانون خوب وضع می کنیم، قانون خوب را به درستی اجرا می کنیم، با درستکاری مانع فساد، ظلم، تباهی، تزویر و سوء استفاده می شویم. وقتی توسط عده ای انسان خوب ساختاری خوب شکل گرفت و مدتی قابل توجه به خوبی اداره شد، آنگاه ساختار می تواند تحت کنترل و نظارت انسانهای درست کار و اهل دانش، کارآمد شود. ساختار خوب با فکر خوب ساخته می شود و توسط انسانهای خوب و درست کار نگهداری و دائما بازسازی و ترمیم می گردد. بنابراین، باید گفت که نیروی انسانی مناسب و عملا وفادار و پای بند به آرمان های جنبش تغییرخواهی هسته ی اصلی جنبش محسوب شده، می تواند تغییر را تضمین کند.

در این جا لازم می دانم اضافه کنم که رفتارهای نامناسب می تواند مانع فراگیر شدن جنبش و پیوستن اقشار گوناگون به آن شود و به عکس، الگوهای رفتاری مناسب می تواند جنبش را فراگیر سازد. اگر هدف تغییر شرایط و اوضاع است، باید بکوشیم که فکر و رفتار مخالفان تغییرخواهی و حتی نیروهای درون حکومت نیز تغییر کند. این تغییر باید مورد استقبال باشد و هیچ کس از برداشتن گام به سوی جنبش نهراسد و دچار تردید نشود. افراطگری افرادی که خود را طرفدار جنبش می خوانند می تواند آسیب زا باشد. از این نکته نیز نباید غفلت نمود که ممکن است حکومت از همین نقطه ی آسیب زا علیه جنبش اقدام کند و افراد نفوذی وابسته، رفتارهای نامناسب و ناهنجاری را مرتکب شوند که به جنبش انتساب یابد.

آیا سرکوب می تواند مانع تغییر شود؟

با سرکوب نمی توان مانع تحول فکری و برخی رفتارهای فردی شد. به عبارت دیگر، سرکوب نه فقط نمی تواند از شکل گیری زیرساخت تغییر (تحول فکری) جلوگیری نماید، بلکه برعکس بر لزوم تغییر تاکید می کند. آنچه سرکوب می تواند مانع آن شود، بروز برخی آثار تحول خواهی است. مثلاً سالها و حتی دهه ها زنایی که نمی خواستند الگوی پوشش جمهوری اسلامی را رعایت کنند سرکوب شدند و سرکوب برای مدتی مؤثر واقع شد هر چند اثر خود را دیگر، از دست داده است.

هر سرکوبی پس از مدتی اثر خود را از دست خواهد داد. سرکوب هر چه شدیدتر باشد، زودتر بی اثر خواهد شد. سرکوب همچنین می تواند ساختارهای حکومتی و مسند حاکمان و ثروتهای آنان را برای مدتی حفظ کند و این مهمترین هدف سرکوب است. به نظر من تغییر نظام سیاسی در ایران به قدری ضرورت یافته و بقای ایران به قدری وابسته به تغییر است که دیگر با سرکوب نمی توان مانع آن شد. سرکوب فقط تحقق آن را به تاخیر می اندازد. تغییر، نقطه ی پایان ندارد. نسل ها می آیند و می روند و با تحول فکر و مطالبات آنان، ساختارهای اجتماعی و سیاسی باید تغییر کنند. ساختارها اگر در برابر تغییر و اصلاح مناسب و انعطاف پذیر طراحی شوند تغییرات هم آرام انجام می شوند و در غیر این صورت هر تغییری مستلزم پرداخت هزینه می گردد. برخورداری حکومت ها از قوه ی سرکوب را می توان مهمترین مانع در برابر اعمال اراده ی ملت ها دانست. تفکیک و جدا کردن قوه ی قانون گذاری و قضائیه از دولت، ابتکار خوبی برای کاهش قدرت دولت و در نتیجه کاهش توان سرکوب بوده است. به نظر من اکنون لازم است گام های بیشتری برای کاهش توان سرکوب دولتها برداشت و قوه ی سرکوب را از آنها منفک نمود. اگر پول (به ویژه حاصل از منابع طبیعی مانند نفت و دیگر منابع ملی)، و نیروی نظامی در اختیار دولت باشد، به او توان سرکوب می بخشد.

در جمهوری اسلامی همه ی قوا در ولی فقیه جمع شده و حتی اصل معمول تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضائیه نیز به درستی رعایت نشده است، زیرا اگرچه این قوا به ظاهر مستقل از یکدیگرند، اما در راس هرم قدرت به یکدیگر متصل می شوند و استقلالشان را از دست می دهند. ادغام همه ی قوا – قوای سه گانه و قوه ی سرکوب یعنی قوه ی مالی و نظامی – در یکدیگر و جمع شدن آنها در نهاد ولایت فقیه توان سرکوب این نهاد را بسیار بالا برده است. به گمان من باید ساز و کاری اندیشیده شود تا در نظام سیاسی دموکراتیک آینده، دولت دارای قوه ی سرکوب نبوده و بر همه ی مقدرات ملت از جمله رسانه، آموزش، فرهنگ و... حاکم نباشد. این موضوع نیازمند بحث کارشناسی همه جانبه است که امیدوارم صاحب نظران به آن بپردازند.

برای فائق آمدن بر سرکوب، اتحاد نیروهای تغییرخواه نقش بسیار مهمی را ایفا می کند. اتحاد نیازمند مطالبه ی مشترک و نیروی هدایت کننده ی واحد است. منظورم از مطالبه ی مشترک فقط شعار مشترک نیست، بلکه مطالبه ای راهبردی است. در جنبش حاضر مطالبه ی مشترک و نیروی هدایت کننده ی واحد هنوز شکل نگرفته، اما شکل گیری آن ممکن به نظر می رسد. در صورت شکل گیری این دو عامل مهم می توان به پیروزی جنبش بسیار امیدوار بود. حمایت فکری نخبگان و اندیشمندان بسیار حائز اهمیت است، به ویژه برای تدوین برنامه های سیاسی روزمره و جاری جنبش و برنامه ی سیاسی آینده ی کشور. امیدوارم جنبش تغییرخواهی در این مرز و بوم به گونه ای به نتیجه برسد که همه ی چرخ ها روی ریل سالم و مناسب قرار گیرند، نه به گونه ای که با تغییر شکلی، خون های پاک ریخته شده فقط وسیله ای برای انتقال قدرت از گروهی به گروه دیگر شود.

تاریخ انتشار: ۱۰ دی ۱۴۰۱

برگرفته از: «زیتون»

<https://www.zeitoons.com/108313>